

# کارتون آلمانی

یادگیری زبان آلمانی به همراه فیلم و کارتون با زیرنویس آلمانی و فارسی

کارتون : Der erste Brunnen اولین چشمه ی آب

زیرنویس و ترجمه : مرتضی غلام نژاد

متن آلمانی و ترجمه فارسی این کارتون

Es war einmal ein kleines Königreich mit einem See in der Mitte  
یکی بود یکی نبود یک قلمرو کوچک پادشاهی بود با یک دریاچه در میان آن

In einem besonders heißen Sommer regnete es überhaupt nicht  
در یک تابستان گرم و داغ اصلاً بارانی نبارید

Und der See vertrocknete  
و دریاچه خشک شد

Die Menschen wurden unruhig und traten vor den König  
مردم نگران و دلوپس شده به نزد پادشاه رفتند

Es hat so lange nicht geregnet. Unsere Felder liegen brach! sagten die Bauern  
مدت زمان طولانی باران نباریده. مزرعه های ما بی مصرف افتاده اند! کشاورزان میگفتند.

Es gibt keine Fische mehr. Wovon sollen wir leben? fragten die Fischer  
هیچ ماهی دیگر وجود ندارد. از چه چیزی می بایستی ما زندگی را بگذاریم؟ ماهی گیرها می پرسیدند.  
یا توسط چه چیزی می بایستی ما زندگی را سر کنیم؟

Rettet uns vor der Katastrophe, guter König!

نجات بده ما را از این مصیبت ، ای پادشاه خوب

drängten die Frauen und die durstigen Kinder weinten  
زنان هجوم آوردند و کودکان تشنه گریه میکردند

Der König schickte seine vier Generäle aus, um in allen Himmelsrichtungen nach Wasser zu suchen  
آن پادشاه چهار تا از فرمانده هایش را فرستاد تا در تمام جهت های جغرافیایی به دنبال آب بگردند

Der erste General fuhr nach Osten, dem Sonnenaufgang entgegen

اولین فرمانده به سمت شرق رفت ، بر خلاف طلوع خورشید

Der zweite reiste nach Süden, zu Staub und Hitze

دومی به سمت جنوب سفر کرد ، به سوی گرد و خاک و گرما

Der dritte fuhr in Richtung Westen, wo die Sonne versinkt

سومی رفت در جهت یا در مسیر غرب ، ( به آنجایی که ) آنجایی که آفتاب به پایین میرود ( غروب میکند )

und der vierte folgte dem Abendstern

و چهارمی ستاره های شب را دنبال کرد

Die suchten bei Tag und bei Nacht, bei Nacht und Tag, oben und unten. Sie suchten überall, aber  
umsonst

آنها هنگام روز و هنگام شب جستجو میکردند، هنگام شب و هنگام روز ، بالا و پایین. آنها همه جا را جستجو میکردند. ولی بیهوده و بی فایده.

Drei der Generäle kamen mit leeren Händen zurück

سه تا از فرمانده هان با دستان خالی برگشتند.

Doch der General, der sich nach Norden aufgemacht hatte, war entschlossen, seinen König nicht zu enttäuschen

ولی اون فرمانده ای که اون به سمت شمال به راه افتاده بود، مصمم بود پادشاه اش را ناامید نکند.

Er erreichte schließlich ein Dorf in den kalten Bergen

او سرانجام به یک دهات رسید، در کوه های سرد

Als er so am Fuße der Berge saß, näherte sich eine alte Frau und setzte sich neben ihn

وقتی که اون اینجوری روی پاهایش در کوه ها نشسته بود. یک پیرزن خودش را نزدیک میکرد. و نشست در کنار او

Der General deutete zum Horizont und sagte : Ich komme aus einem wundervollen Königreich. Aber es hat dort schon seit einem Jahr nicht mehr geregnet

آن فرمانده به طور مفصل شرح داد و گفت : من از یک قلمر پادشاهی فوق العاده می آیم. اما در آنجا به مدت یک سال است که دیگر باران نباریده است.

Könnt Ihr mir helfen, Wasser zu finden?

شماها می تونید به من کمک کنید ، آب پیدا بکنم؟

Die Alte führte den General bergauf und brachte ihn in eine Grotte

اون پیر زن اون فرمانده را راهنمایی کرد ( و ) کوه را بالا رفتند. و او را با خود در یک غار کوچک برد

wir haben in unserem Land auch kein Wasser, sagte sie

ما هم در کشورمان یا سرزمینمان آب نداریم، او ( پیر زنه ) میگفت.

Dann deutete sie auf einem Eiszapfen in der Höhle und fuhr fort:

سپس آن پیر زن شروع به تفسیر کردن کرد، در یک غار قندیل دار رفت و شروع به کار کرد

Wir nennen das hier Eis. Nehmt davon und euer Königreich wird niemals mehr Durst erleiden

ما به اینی که در اینجا است ، یخ می گوئیم. از این بردار و هرگز سرزمین پادشاهی شماها دیگر از تشنگی رنج نخواهد برد.

Der General brach ein riesiges Stück ab, lud es auf seinem Pferdewagen und eilte nach Hause

آن فرمانده یک قندیل خیلی بزرگ کند و آنرا بر درشکه اش گذاشت و به سمت کشورش شتافت

Als er den Königshof erreichte, war der große Eiszapfen zu einem kleinen Eisbrocken geschmolzen

زمانی که به بارگاه پادشاه رسید آن قندیل بزرگ به یک قطعه کوچک یخ تبدیل شده بود ( اب یا ذوب شده بود )

Niemand bei Hofe hatte jemals Eis gesehen und alle bestaunten es mit Verwunderung

هیچ کسی در دربار هرگز یخی ندیده بود و همه شگفت زده و متعجب شدند از آن

Das muss ein Wassersamen sein, rief einer der minister plötzlich aus

این باید یک تخم آب باشد، یکی از وزیر ها ناگهانی فریاد زد

Der König befahl, den Wassersamen sofort aussäen zu lassen

آن پادشاه فرمان داد ، آن تخم آب را فوراً ببرند و در زمین بکارند

Während die Bauern ein Loch aushoben, schrumpfte das Eis in der Sonne weiter

در حینی که کشاوران یک گودال یا سوراخ حفر میکردند. آن یخ در آفتاب بیشتر آب رفت.

Sie legten schnell den Samen ins Loch, doch bevor sie ihn mit Erde bedecken konnten, war er weg

آنها با سرعت آن تخم را در سوراخ یا گودال قرار دادند. ولی قبل از اینکه آنها بتوانند با خاک بپوشانند. آن ( تخم یا یخ ) گم شد

Das verwirrte und besorgte die Bauern sehr

خیلی کشاورزان دست و پاچه و هراسان شدند.

Sie schaufelten in der Erde. Sie gruben tiefer und tiefer

آنها با بیل شروع به کندن زمین کردند. اونها عمیق تر و گودتر میکنند

Sie suchten bis in die Nacht hinein nach diesem merkwürdigen Samen

تا آخر شب در داخل آن به دنبال این تخم عجیب و غریب میگشتند.

Als der König bei Sonnenaufgang herantrat, fand er die Bauern schlafend neben einem großen Loch vor

وقتی که پادشاه با طلوع خورشید به آنجا رفت، کشاورزان را در خواب یافت در نزدیکی یک گودال بزرگ

Neugierig schaute er hinein und rief überrascht: Wacht auf meine Mannen, der Wassersamen ist! aufgegangen

با کنجکاوئی به داخل آن نگاه کرد و متعجب شده فریاد زد : مردان من بیدار شوید، آت تخم آب شکوفا شده است

Es ist Wasser im Loch!

آب در گودال است

Auf diese Weise war der erste Brunnen entstanden

از این طریق یا بدین وسیله یا اینگونه بود که اولین چشمه آب یا قنات به وجود آمد.

---

## entkommen - versprechen

entkommen یک فعل می باشد  
گریختن ، فرار کردن ، خلاص شدن ، رها و آزاد شدن

entkommen : گذشته ساده  
sein entkommen : گذشته کامل  
aus dem Gefängnis entkommen  
از زندان گریختن ، از زندان فرار کردن

---

versprechen یک فعل می باشد  
قول دادن ، وعده دان

versprochen : گذشته ساده  
haben versprochen : گذشته کامل

Sie hat mir versprochen, pünktlich zu sein  
او ( مونث ) به من قول داد ، سر وقت و به موقع بیاید ( باشد )

---

Ich werde nicht weglaufen und ich werde nicht versuchen zu entkommen

من فرار نخواهم کرد و سعی هم نمیکنم که دربرم

Ich will ihn nur gesund machen und dann bleibe ich bei dir für immer

من فقط می خواهم اونرو سالم و سلامت کنم و بعدش برای همیشه پیش تو بمونم

genauso wie du es willst. Alles wird wieder so sein, wie es war

دقیقاً ( درست ) همانطوری که تو دلت می خواهد. همه چیز دوباره همونجوری که بود ، میشه

Ich verspreche es

من اینو قول میدم

---

آموزش رایگان زبان آلمانی - مرتضی غلام نژاد

منبع : [de.alemani.de](http://de.alemani.de)